

## درباره جنبش اعتراضی مردم ایران

شرکت وسیع مردم ایران در انتخابات "ریاست جمهوری" که با توجیه "انتخاب بین بد و بدتر" ممکن شد، نهایتاً کار دست حکومت اسلامی داد. سران حکومتی که از بین تعداد زیادی داوطلب تنها به چهار نفر حق کاندید شدن را اعطاء کرده بودند، چه بسا که فکر می‌کردند با گرم کردن تنور انتخابات و کشاندن مردم به پای صندوق‌های رأی "رئیس جمهوری" را در جای خود تثبیت خواهند کرد که مهر "حمایت مردم ایران" را برای پیشبرد سیاست‌های تاکتونی رژیم برچهره خواهد داشت. اما اشتباهات تاکتیکی سازماندهندگان چنین نمایشی (مناظره تلویزیونی و تقلب و...)، سر برآوردن و تشدید مجدد اختلافات جناحی در درون حکومت اسلامی، مطرح شدن خواست‌های تلنبار شده مردم در بطن جدال‌های انتخاباتی، کل نقشه را به هم ریخت و بجای خریدن مشروعیت برای رژیم، حکومت اسلامی را با بزرگترین بحران مشروعیت حیات اش مواجه ساخت.

حرکت میلیونی و وسیع مردم در اعتراض به تقلب و نتیجه انتخاباتی که برگزار شد، خارج از آنکه نتیجه خشم و سرخورگی مردم از بی‌مرزی روش‌های دیکتاتورمنشانه و بی‌اعتنائی مطلق سیستم ولایت فقیه به خواست‌های حتی بی‌نهایت محدود شده مردمی بود، در عین حال بیانگر ابراز وجود اقشار و طبقات اجتماعی مردم در جهت تعیین تکلیف قطعی با نظامی بود که بار دیگر نشان داد تحول‌پذیر و اصلاح‌شدنی نیست، رژیمی است که توان تن دادن به هیچ اصلاحی را ندارد. خصوصاً اصلاحی که مهر "دخالت مردم" در تعیین سرنوشت سیاسی‌شان را بر خود داشته باشد.

اولین بار نیست که حکومت اسلامی با بحران مشروعیت روبرو میشود، اما بدون شک اولین بار است که این رژیم با بحرانی چنین گسترده، عمیق و سرنوشت‌ساز روبرو شده است. ابراز وجود سیاسی مردم (به‌خصوص طبقه میانی) با خواست تغییر رابطه بین حکومت‌کنندگان و حکومت‌شوندگان، حضور گسترده زنان در صفوف معترضین، و همچنین شرکت اکثریت عظیمی از جمعیت جوان "جامعه ایران" در اعتراضات علیه چنین سیستمی، چنین بحرانی را به یک رویارویی و تقابل اجتماعی برای رژیم تبدیل کردند. بگونه‌ای که رژیم را مجبور به استفاده وسیع و بی‌محابا از ابزار سرکوب ساخت. سرکوبی که شرکت مردم در اعتراضات خیابانی را کم کرده اما در درازمدت نمی‌تواند آنرا خاموش کند. چرا که دیگر استفاده از چنین ابزاری نمی‌تواند حربه کارسازی در حل بحران باشد. این را بخش قابل توجهی از سران رژیم فهمیده‌اند، و به همین دلیل ما شاهد حضور طیفی از آنها در صف معترضین بودیم.

حکومت اسلامی از آنجا که در نتیجه قیام مردم ایران علیه رژیم سلطنتی در جهت کسب دموکراسی و آزادی‌های سیاسی براریکه قدرت سوار شد، از همان بدو تولد ناچار بوده است که مشروعیت خود را نه تنها به مقدرات "آسمانی" و لطف و عنایت "انبیاء و اولیاء" منتسب کرده و حکومت اسلامی را از آن نتیجه گرفته و به مردم ایران تحمیل کند، بلکه

ناچار بوده است تا چنین مشروعیتی را بگونه‌ای متناقض به "رای مردم" و طلب مشروعیت از آنها نیز متکی سازد. "حق انتخابی" که در چهارچوب اصل "ولایت فقهتی" و ایجاد انواع و اقسام محدودیت‌های قانونی، بگونه‌ای کاملاً کنترل شده به مردم اعطاء شده تا هرازچندگاهی با حق محدود انتخاب از میان "بد و بدترها" حق ابراز وجود بیابند. این گرچه سیاست استراتژیک رژیم برای محدود کردن حق حاکمیت مردم بوده، اما در عین حال و هر آنجا که این مردم اراده کرده باشند، پاشنه آشیل سیستمی است که اساساً با "حق انتخاب مردم" سازگار نیست.

بخش قابل توجهی از مردم با تشخیص آنکه سران اصلی رژیم همه چیز را بگونه‌ای خاص سازمان داده و قصد آن دارند تا در جهت تداوم سیاست‌های داخلی و خارجی رژیم در چهار سال گذشته عمل کنند، تصمیم گرفتند تا از امکاناتی که همین حق محدود "انتخاب کردن" برای آنها می‌آفریند استفاده کرده و از کاندیدهای کمتر مورد توجه "ولی فقیه" در جهت کمی بازتر کردن فضای سیاسی استفاده کنند. غافل از آنکه سران اصلی "نظام" (بنابه دلایل پایه‌ای تری) اینبار خود را در موقعیت تن دادن به ریسک "انتخاب‌های شل‌تر" نمی‌دیدند. چرا که بر سر بقاء کل رژیم و چگونگی راه‌های تداوم حیات آن در راس حاکمیت جدال‌هایی اساسی در گرفته و در پشت پرده جنگ و دعوایی واقعی و استراتژیک در جریان بوده و هست. چرا که سران اصلی رژیم بر خلاف تبلیغات دروغین پوپولیستی روزانه‌شان، نمی‌خواستند و نمی‌توانستند پای حتی تمایلات تخفیف یافته مردم را در این مقطع به ماجرا بکشانند و عواقب غیر قابل پیش‌بینی آنرا تحمل کنند. شرکت وسیع مردم در انتخابات برای مشروع جلوه دادن رژیم آری، اما ایفای نقش (حتی محدود) مردم در تعیین تکلیف جدال‌های استراتژیک برای بقاء رژیم خیر. اما بسیاری از همین مردم در جریان جدال‌های انتخاباتی (به برکت بند آب دادن‌های آگاهانه و غیر آگاهانه جناح‌های گوناگون شریک در قدرت) به نقش بسیار بیشتر خود پی بردند، و بار دیگر با حمایت از کاندیدهای منتقد سیاست رسمی، توانستند که جدال در بالا را به جدال مردم و حاکمیت تبدیل کنند.

جدال در بالا که با دخالت مردم ابعاد جدیدی یافته است، از مدتها قبل سه محور اساسی داشته است.

۱. جایگاه اقتصادی هر یک از جناح‌های اصلی رژیم در تعیین سیاست‌های اقتصادی، چگونگی تقسیم عایدات، و میزان سهم بری هر یک از غارت ثروت ملی.
۲. طراحی سیاست‌های داخلی و شیوه برخورد به مردم و حد و حدود میزان دخالت دولت در حیات اجتماعی و فرهنگی جامعه ایران.
۳. سیاست‌های خارجی و موضوع چگونگی حفظ بقاء رژیم در چهارچوب روابط بین‌المللی و خصوصاً در رابطه با ایالات متحده و اسرائیل، و پیشبرد ادعاهای منطقه‌ای و توسعه طلبانه رژیم.

در عین حال، حکومت اسلامی در اساس خود را بمثابه یک "مدل و الگوی متفاوت" در جامعه ایران مطرح و خود را بر آن تحمیل کرده است. به همین دلیل نیز هر جدال سیاسی در درون آن بلافاصله "موضوع مقبولیت یا عدم مقبولیت چنین مدلی" را مجدداً به جلو صحنه میراند، و بروز هر اختلافی در رژیم، بلافاصله به "بقاء یا عدم بقاء" حاکمیت اسلامی

گره می خورد. هر نوع دخالت "آگاهانه مردم" ماهیت متناقض رژیم را بیشتر آشکار می سازد و سرنوشت و آینده چنین "مدلی" را بگونه ای قطعی تر به زیر سؤال می برد.

اختلافات در بالا (چه در تعیین سیاست های استراتژیک و جرح و تعدیل چنین مدلی در جهت منطبق کردن آن با ملزومات رشد مناسبات سرمایه داری، یا سیستم حقوقی - سیاسی ساختار اقتصاد جهانی و روابط بین المللی) خود بر متن روندهای پایه ای تری قابل توضیح اند. رژیم در طول حیات خود گر چه به لحاظ سیاسی - حقوقی و فرهنگی تلاش کرده است تا الگوی عقب مانده ای را در جهت حفظ منافع خود به جامعه ایران تحمیل کند، اما در کل نتوانسته است مانع رشد جامعه ایران بمثابه جامعه ای گردد که بر متن مناسبات سرمایه داری چنین رشدی را از هر لحاظ تجربه می کند. رشد طبقه میانی و وزنی که این طبقه در جامعه یافته که در عین حال در تناقض با نفوذ سیاسی اش در حاکمیت است، رشد طبقه کارگر و مبارزات صنفی این طبقه در جهت دفاع از منافع اش، رشد جمعیت و افزوده شدن بر جمعیت جوان جویای "کار و هویت" در چنین سیستمی، شرکت وسیع زنان در بازار کار و امورات اجتماعی و فرهنگی و نتایجی که این حضور بار آورده و چنین رژیمی را به مصافی سرنوشت ساز کشانده است، رشد آگاهی ملی در بین ملیتهای ساکن در چهارچوب کشور ایران که در جهت سروسامان دادن به آینده سیاسی شان در تلاش برای طرح و ارائه الگوهای دیگری برای اداره ایران و تقسیم قدرت سیاسی هستند، رشد قشر وسیعی از روشنفکران، کارمندان و معلمین که به دلایل گوناگون چه معیشتی و چه محدودیت های کاری (فضا و زمینه های روحی و فرهنگی کار در چنین نظامی) و... در مجموع بر روند اوضاع تاثیر می گذارند و هر اختلافی در بالا را به نیروی خود به یک بحران برای رژیم تبدیل می کنند. رخداد های چند هفته گذشته نیز به جهانیان ثابت کرد که اصل موضوع نه اختلافات جناحی بلکه تقابل های اجتماعی و مشروع اقشار و طبقات گوناگون با رژیم است. که تداوم حیات چنین حاکمیتی را در هر فرصتی به زیر سؤال می برند و نشان می دهند که این رژیم در بین اکثریت مردم از مشروعیت برخوردار نیست. مردمی که از قیام ۵۷ تجربه گرفته اند و چنین تقابلی را در پوشش گفتمان سیاسی متفاوتی با آن دوران به پیش می برند. گفتمانی که برخلاف آن دوره متوجه مضمون و محتوای چنین تقابلی است.

این اعتراضات و در بطن چنین تقابلی، به سران رژیم فهماند که همچون گذشته نمی توانند به حیاتشان ادامه دهند. به رژیم فهماند که روی آتشفشانی از خشم خوابیده است و با مردمانی روبروست که از هیچ یک از خواست های ترقی خواهانه و عدالت جویانه شان نه تنها نگذشته اند، بلکه مردمی مصمم برای احقاق حقوق از دست رفته شان هستند. سرانجام این جنبش هر چه باشد، سران رژیم این را فراموش نخواهند کرد، و خود را ناچار از تن دادن به تغییراتی در سیستم خواهند دید. این اعتراضات به رژیم اسلامی فهماند که این مردم ایران نیستند که باید خود را با الگوی حاکمان منطبق کنند، بلکه این حاکمان هستند که باید خود را با خواست های این مردم و نیازهایشان منطبق سازند. مردم ایران رو به جهان خارج نیز چهره دیگری از خود نشان دادند. جهان و ادار شد تا بگونه ای دیگر از ایران و این جامعه و مردم آن سخن بگویند (هیچ چیزی طبیعی تر از این نبود که قدرت های بزرگ بنا به منافع خود با این پدیده برخورد کنند و یا

در تعقیب استراتژی‌های از قبل طراحی شده خود در برخورد به دولت ایران اقدام نمایند. اما همین‌ها نیز دریافتند که باید در محاسبات استراتژیک خود حساب دیگری برای این مردم باز کنند).

بالاخره اینکه پس از ۳۰ سال حاکمیت ستم و جهل و سرکوب، که به تبع خود نوعی انزوا، در خود فرو رفتن و "بی توجهی" نسبت به یکدیگر را در بین مردم دامن زده بود، این اعتراضات بار دیگر همسویی، همیاری، حمیت و اتحاد را در میان توده‌های مردم بنمایش گذاشت و باز چون روزهای انقلاب صحنه‌های شکوهمندی از همبستگی و همکاری را شاهد بودیم. در یک کلام این اعتراضات بار دیگر دستهای مردم را در هم تنید و صفوفشان را بهم گره زد.

اما از هم اکنون نیز پیداست که بدلیل سالیان دراز سرکوب، این اعتراضات هنوز نتوانسته است که رهبری خود را بسازد. این رژیم است که هنوز رهبران چنین اعتراضاتی را تعیین می‌کند، و بدینوسیله مانع از سر برآوردن و به جلو صحنه آمدن رهبران واقعی چنین اعتراضاتی است. که این خود ناشی از آن است که چنین اعتراضاتی تا آنجا که لازمه چنین تقابلی، نوع و ماهیت آن است به اندازه کافی متشکل نیست. بیش از اندازه (بر خلاف محتوا و مضمون آن) دنباله رو حرکات رژیم است و در میدانهایی به جنگ حاکمیت می‌رود که دست ساز خود رژیم است (مثلا شرکت در انتخابات). چنین مبارزاتی باید بتواند بگونه‌ای مستقل پیش برود و ترکیبی مناسب از مبارزه در همه عرصه‌ها را به همراه داشته باشد. این اعتراضات از دو جهت دیگر نیز از خود ضعف نشان داد. یکی در روی آوری به طبقات پائین جامعه و بخصوص طبقه کارگر، و دیگری در روی آوری به ملیت‌های ایرانی که خود نشان از تسلط نوعی محافظه‌کاری و ترس از دامن زدن به خواست‌هایی است که در جدال‌های سیاسی در ایران ماهیتی رادیکال دارند. این خود اتفاقا ناشی از ضعف و کج فهمی گفتمان سیاسی حاکم بر این دوره است که هنوز از دادن پاسخ‌های قطعی و استراتژیک عاجز است. که منشاء درخواست‌های طبقه میانی جامعه ایران در جهت تغییرات تدریجی دارد، که ظاهراً عملکردی معقول، اما در اصل محافظه‌کارانه است.

## در کردستان

بخشی از مردم کرد نیز (در بعضی از مناطق) تحت تاثیر فضائی که همین انتخابات آفریده بود (یا حمایت از بعضی از کاندیداها یا حتی وابستگی به رژیم) در انتخابات شرکت کردند. بخش قابل توجهی نیز در تعقیب فراخوان احزاب کردی (یا از سر بی تفاوتی) به صف تحریم کنندگان پیوستند. که بعلت نبود اطلاعات موثق و قابل کنترل نبودن چنین تحریکاتی، درصدهای آن در دست کسی نیست (آمارهای دولتی بخصوص در کردستان به هیچ وجه قابل اعتماد نیستند) و ما نمی‌توانیم اظهار نظری دقیق در این باره داشته باشیم.

در جریانات بعد از انتخابات نیز اعتراضات نسبتاً وسیعی در کرمانشاه صورت گرفت که منجر به درگیری با نیروهای امنیتی شد. بدنبال فراخوان بعضی از جریانات برای اعتصاب عمومی در کردستان درصدی از مغازه‌ها نیز در بعضی از شهرها بسته شدند.

با این وجود، می‌توان نتیجه گرفت که مردم کرد در این جریانات آنگونه که در بقیه ایران رخ داد آکتیو نبودند، که دلایل گوناگونی میتواند داشته باشد و دارد. از جمله اینکه کردستان در تمامی تاریخ حیات این رژیم یک منطقه میلیتاریزه بوده است و هر حرکت مردمی با عکس‌العمل رژیم مواجه شده و این مردم باید حساب هزینه‌های سنگین

آنها بکنند. این مردم در طول این سالها و در تعقیب خواسته‌هایشان بدون توجه به چنین فضائی بمیدان آمده‌اند و برای آن هزینه‌های سنگینی هم پرداخته‌اند، اما چه بسا جدال بر سر نتایج انتخاباتی که در سرنوشت این مردم زیاد تاثیر نداشت، نمی‌توانست آن مشوقی باشد که چنان هزینه‌هایی را قابل درک کند. آنچه را که بعضی از کاندیداها وعده داده بودند در آن حدی نبود که برای اکثریت مردم جذابیتی داشته باشد. این مردم ماهیت حکومت اسلامی و ظرفیت‌های رژیم برای اصلاحات را نیز می‌شناسند. مضافاً بسیاری از مردم در انتخابات شرکت نکرده بودند، بلاواسطه نمی‌توانستند وارد ماجرای شوند که مسبب آن انتخابات و نتایج آن بود. این مردم از همان بدو تولد جمهوری اسلامی به آن نه گفته بودند و سالها در مقابل این رژیم ایستاده‌اند (بجز سمپاتی، از حمایت موثری از جانب بقیه مردم ایران برخوردار نشده بودند)، شاید بسیاری این احساس را داشتند که خود را خارج از این نبرد ببینند، و یا بنا به تجاربی که در رودرویی با رژیم کسب کرده‌اند به نتیجه مثبت چنین تقابلی زیاد امیدوار نبودند. یا اینکه احزاب کرد در یک حرکت هماهنگ به مردم فراخوان ندادند و بعضی‌ها حتی با تعلل عمل کردند. بدون شک هر یک از این دلایل در جای خود قابل بحث و بررسی است. هر یک از این دلایل درصدی از مسئله را توضیح میدهد، اما مسئله مهم از نظر ما این است که در تداوم چنین حرکتی که نتیجه‌اش بدون شک یک رودرویی قطعی با رژیم است، انتظار این است که مردم کرد نقش فعال‌تری ایفا کنند و کلیه سازمانها و احزاب کردستانی باید به دخالت متحدانه‌تر و هماهنگ‌تری دست زنند و حمایت از این مبارزات را در دستور کار جدی خود بگذارند. وظیفه خود می‌دانیم که در این جهت گام برداشته و همبستگی مبارزاتی بین کل مردم ایران در برابر چنین رژیمی را در هر شرایطی تقویت کنیم. این ارزشمندترین درسی است که باید گرفت. هرگونه بی‌توجهی به این اصل چه بسا که زیانهای جبران ناپذیری بدنبال داشته باشد.

### چند نتیجه

اعتراضات اخیر بار دیگر و اینبار بوضوح نشان داد که جامعه ایران جامعه‌ای کاملاً سیاسی با موجودیت طبقات و اقشاری است که قصد دخالت در تعیین سرنوشت سیاسی‌شان را دارند و دیگر به هیچ دسته و گروه و صنفی (با هر منشائی) اجازه نمی‌دهند که مقدرات‌شان را خارج از اراده این مردم تعیین کنند، و مصمم به دخالت در شکل دادن به آینده سیاسی خود بمثابة یک جامعه متمدن و دارای حقوق برابری هستند.

این اعتراضات در عین حال نشان داد که صف بندی‌های سیاسی هنوز منطبق با درجه رشد اقشار و طبقات گوناگون نیستند و چه بسا که جناح حاکم هنوز با وعده‌های پوپولیستی و عوام‌فریبانه‌اش بخشی از جمعیت پائین جامعه را بدنبال خود می‌کشاند و این چنین تقابلی را در ابعاد اجتماعی آن حادثتر از تقابل با رژیم شاه می‌کند. مضافاً اینکه بخشی از طبقه میانی با شرکت در غارت ثروت ملی منافعی پایدارتر در دفاع از رژیم داشته و دارد، و میتوان نتیجه گرفت که راه‌های مقابله با چنین رژیمی هنوز دشواری‌های خاص خود را دارد.

این اعتراضات حضور فعال زنان ایرانی و جایگاه آنان در هر تحولی در ایران را به همه نشان داد. این گرچه از قبل از این تحولات نیز قابل درک و رؤیت بود، اما با موانع ایجاد شده در راه مبارزات زنان از طرف رژیم، جنبش زنان

نتوانسته بود ابعاد خود را به تمامی بنمایاند. سدها در این اعتراضات شکسته شدند و این چهره به تمامی رخ نمود و زنان ایرانی نشان دادند که سرنوشت و آینده این رژیم تا حدود زیادی در دست آنان و تداوم مبارزاتشان است. گرچه بسیاری از کارگران حضور فعالی در حرکت‌های اعتراضی داشتند، اما تاکنون ابراز وجودی در شکل حمایت‌های صنفی و کشاندن مبارزات اخیر به عرصه‌هایی شغلی و اقتصادی نداشته‌اند. که این نشان می‌دهد که چنین اعتراضاتی در رویکرد به اقشار پائینی جامعه و در پاسخ‌گویی به خواسته‌های طبقات پائین می‌لگند، و تداوم این وضعیت زیان‌های جبران‌ناپذیری برای کل جنبشی خواهد داشت که نه تنها در سرآغاز راه است بلکه با رژیم تا دندان مسلحی روبروست که به سادگی به شکست تن نمی‌دهد، اگر کل جامعه و بخصوص کارگران را در مقابل خود نیابد. کمبود و ضعف تاکنونی به دو عامل بر می‌گردد، یکی اینکه رهبری اعتراضات هنوز در دست کسانی است که به همان اندازه حاکمان از حرکت‌های رادیکال در هراس هستند. عامل دیگر به خود گرایش‌ها غالب در جنبش کارگری بر می‌گردد که از درک معنای واقعی حرکت‌های دموکراتیک در جامعه و تاثیرات آن بر جنبش کارگری و ملزومات پیشروی آن دور افتاده‌اند، و با صنفی‌گرایی صرف به وظائف خود در قبال جنبش‌های دموکراتیک کم بها می‌دهند و در سوق دادن مبارزات کارگران به چنین رویارویی‌های سرنوشت‌سازی با تردید و اکراه عمل می‌کنند.

جنبش اخیر در عین حال و بار دیگر نشان داد که حرکت از محدوده‌ها و دریچه‌هایی که رژیم می‌گشاید، گرچه رژیم را با تناقضات بیشتر روبرو کرده و به بحران می‌کشاند، اما مردم معترض را با بن‌بست‌هایی نیز روبرو می‌کند که چنین محدوده‌هایی در خود دارند، و نهایتاً مردم را همچون "توده‌های معترض" در مقابل یک ماشین دولتی کاملاً مجهز برای سرکوب قرار می‌دهد.

با توجه به مؤلفه‌های فوق، آینده چنین اعتراضاتی در گرو نقد مداوم گفتمان سیاسی حاکم بر جنبش مردم ایران در جهت کسب آزادی‌های سیاسی است. محدوده‌هایی که رژیم می‌آفریند محدودهای رژیم هستند. در این محدوده‌ها ابتکار عمل در دست رژیم باقی می‌ماند. اگر این دوره از مشارکت مردم در چنین انتخاباتی و اعتراضات بعد از آن درس مهمی داشت، این بود که انتخابات در چنین رژیمی ابزاری در دست حکومت اسلامی است. این همه نیروی معترض مردمی و این همه ظرفیت مبارزاتی که در رویدادهای اخیر خود را نشان داد، باید در عین حال قادر باشد که میدان نبرد را نیز تعیین کنند. در این راستا تنها راه این است که خواسته‌های سیاسی دیگری طرح شوند. چنین مبارزاتی به عرصه‌هایی کشانده شوند که رژیم در آنها نه تنها ابتکار عمل را در دست ندارد، بلکه در برابر چنین خواسته‌هایی در حالت دفاعی قرار می‌گیرد. از جمله آزادی کلیه زندانیان سیاسی و خصوصاً دستگیر شدگان وقایع اخیر. خواست تغییر قوانین انتخاباتی، آزادی تشکل و احزاب، آزادی ابراز عقیده و...

روند سوسیالیستی کومه‌له (فراکسیون)

۲۵ تیر ۱۳۸۸

۱۶ جولای ۲۰۰۹